

باسمعه تعالی

درس اندیشه اسلامی ۱

تهیه و تنظیم: محمد اردمه

Contents

۴	<u>تأثیر اعتقاد و تفکر در سرنوشت انسان</u>
۵	<u>منظور از شناخت انسان چیست؟</u>
۶	<u>دلایل بر اهمیت شناخت</u>
۷	<u>حقیقت انسان چیست؟</u>
۷	<u>روح حقیقت انسان</u>
۸	<u>روح چیست؟</u>
۸	<u>روح را چگونه بشناسیم؟</u>
۹	<u>دلایل عقلی بر وجود روح</u>
۹	<u>دلایل قرآنی بر وجود روح</u>
۱۰	<u>شواهد تجربی بر وجود روح</u>
۱۰	<u>دلایل بر تجرد روح</u>
۱۱	<u>حدوث و قدم روح</u>
۱۱	<u>ابعاد روحی انسان (بعد ادراکی: عملی و نظری)</u>
۱۲	<u>بحران های انسان</u>
۱۳	<u>نقش دین در رفع انواع بحران های انسان</u>
۱۳	<u>ایمان در لغت و اصطلاح</u>

۱۴	<u>حقیقت ایمان چیست ؟</u>
۱۴	<u>رابطه ایمان و معرفت</u>
۱۵	<u>رابطه ایمان و عقل</u>
۱۵	<u>رابطه ایمان و عمل</u>
۱۶	<u>ایمان و اختیار</u>
۱۶	<u>متعلقات ایمان</u>
۱۷	<u>درجات ایمان</u>
۱۷	<u>راه های شناخت</u>
۱۸	<u>اثبات خدا(برهان فطرت)</u>
۱۹	<u>اثبات خداوند(علت و معلول)</u>
۱۹	<u>چرا دور و تسلسل باطل است</u>
۱۹	<u>امکان شناخت اوصاف الهی</u>
۲۰	<u>راه های شناخت صفات و ذات خداوند</u>
۲۱	<u>سیر در افاق</u>
۲۲	<u>انواع صفات خداوند</u>
۲۲	<u>علم خداوند در قران و روایات</u>
۲۳	<u>علم الهی</u>
۲۳	<u>قدرت خداوند</u>
۲۴	<u>عمومیت قدرت خداوند</u>
۲۴	<u>حیات و سمیع و بصیر بودن خداوند</u>

- ۲۵ معانی اراده انسان
- ۲۵ اراده در مورد خدا به چه معنا می باشد؟
- ۲۵ انواع اراده الهی :
- ۲۶ معنای حکمت(صفت فعل)
- ۲۷ عدل به چه معنی می باشد؟
- ۲۷ اقسام عدل
- ۲۸ اقسام شر
- ۲۸ علت شر چیست؟
- ۲۹ پاسخ به شبهه تفاوت ها و تبعیض ها
- ۳۰ راه حل های مسئله شر
- ۳۱ راز و فواید شر در جهان
- ۳۱ مراتب توحید
- ۳۱ چرا خداوند بسیط است؟
- ۳۲ انواع توحید
- ۳۳ شفاعت و توسل
- ۳۴ دلایل زنده شدن انسان پس از مرگ از دیدگاه قرآن
- ۳۴ دلایل قرآن برای امکان تحقق معاد
- ۳۷ دلایل وجود معاد از دیدگاه قرآن
- ۴۱ معنای انتقام خداوند از بندگان
- ۴۲ فلسفه تفاوت انسان ها از نظر روحی و جسمی

جایگاه روح و بدن از دیدگاه اسلام ۴۵

برابری انسان ها در ساختار جوهری ۴۶

خدایا

به تو اعتماد دارم ان هم زمانه ای که حتی از تصویرم در آینه می ترسم ...

به تو اعتماد دارم ... چرا که هیچگاه تنهایم نگذاشتی ...

به تو اعتماد دارم ... حتی روزهایی که با دلم لج کردم و صدایت نمی زنم

به من اعتماد کن به من ... که خودم را به تو سپرده ام و می دانم که ان قدر واقعیت داری ، که کابوس هایم را نیز

عاقبت بخیر کنی ...

به من اعتماد کن قول می دهم که امروز از دیروز عاشق تر باشم و فردا و فردا ها یم را به یاری تو بسازم

همه برایم دست تکان دادند .. اما کم بودند دستتانی که تکانم دادند ...

دوست و دستت بسیارند ولی دست دوست اندک ...

همه کسانی که با تومی خندند دوستان تو نیستند

همیشه هستند کسانی که نمی خواهند پرواز تو را ببینند تو به پرواز فکر کن نه نه به آنها

تاثیر اعتقاد و تفکر در سرنوشت انسان

تمام سپاسم از ان کسی است که اندیشدن را به من اموخت نه اندیشه ها (مطهری)

مرز بین انسان و حیوان در تعقل است.

حال انسان در باره چه چیزی تعقل کند؟

تفاوت انسانها صالح و غیر صالح در تفکر در باب انسان (خود شناسی) ،خدا(خدا شناسی) ،معاد(معاد شناسی) است نتیجه :اولین وظیفه انسان تعقل است واولین مسیردرتعقل خود شناسی است و این خود شناسی انسان را به شناخت خدا و معاد می رساند.

پس تمام هدف این تحقیق اینست که این سه مسئله را روشن کند.

زیرا خود شناسی باعث خدانشناسی و خدا شناسی باعث اعتقاد به معاد می شود.

و اعتقاد به معاد باعث می شود چهره زندگی انسان در بسیاری ازاعمال تغییر کند زیرا انسان خود رامسئول می داند و می داند در برابر تصمیمات خود در این دنیا باید در جهان دیگر پاسخ گو باشد .

جمله معروف: یادمان باشد دنیا زنگ اخر نیست! زنگ بعد حساب داریم ...!

منظور از شناخت انسان چیست؟

گاهی عظمت در نگاه است نه در چیزی که بدان می نگریم و گاهی هم زیبایی در نگاه است نه در دیدنی، پس بیاییم

نگاه خود را تغییر دهیم تا هم عظمت را درک کنیم و هم افرینش را زیبا ببینیم

شناخت یعنی انسان بداند که دارای چه استعدادها و نیروهایی برای فهم خود و جهان وتکامل خود می باشد که اگر انسان با تامل و تفکر استعدادهای که برای رشد و تکامل افریده شده است را بشناسد بهتر می تواند سرمایه های وجودی خود را به تکامل برساند.

ایات و روایات فراوانی تاکید به شناخت دارند

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ

أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ

دلایل بر اهمیت شناخت

شهید محمد جهان آرا

بچه ها اگر شهر سقوط کرد ان را دوباره پس می گیریم مواظب باشید ایمانتان سقوط نکند

۱: شناخت مقدمه کمال انسانی

هرکس اگر خود را شناخت بهتر می تواند از سرمایه وجودی خود بهره ببرد و انها را شکوفا کند

پس نقطه آغاز شناخت : شناخت سرمایه های وجودی انسان است

ایا حد وجودی انسان در حد حیوانات است یا اینکه می تواند از این حد ارتقاء پیدا کند واگر انسان قدرت ارتقاء داشت و پرواز نکند شایسته ملامت نیست؟

واگر دارد نیاز ان چیست؟ ایاغیر از این بدن مادی حقیقت دیگری بنام روح دارد؟

پاسخ به همه اینها باعث مقدمه تکامل می شود

۲: شناخت پیش در آمد جهانشناسی زیرا تا انسان خود را نشناسد چطور تواند باجهان خارج تعامل پیدا کند می

انسان باید ابتدا ابزار شناخت خود را بشناسد تا پس از ان جهان پیرامون خود را بشناسد.

امام علی (ع) می فرماید: کیف يعرف غیره من یجهل نفسه کسی روحيات خود را بشناسد بهتر دیگران را خواهد شناخت

۳: شناخت مقدمه خداشناسی

شناخت انسان مقدمه شناخت جهان و و خدا می شود و چون فطرت ادمی با معرفت خدا عجین شده است

و از انجا که انسان موجودی ممکن الوجود می باشد و نیازمند بودن انسان را در مقابل واجب الوجود نشان می دهد

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

۴: شناخت حلال مشکلات انسان است.

بسیاری از مشکلات روحی و روانی و اخلاقی انسان از عدم شناخت ناشی می‌گیرد اگر انسان هدف از خلقت را، موقعیت خود در نظام هستی رابطه خود با خدا و... بداند این ناراحتی‌ها را نخواهد داشت.

وجود مکاتب مختلف از عدم شناخت انسان ناشی می‌شود و هر یک در پی این هستند مشکلات مردم را حل کنند.

حقیقت انسان چیست؟

اشک‌هایی که بعد از هر شکست می‌ریزم همان عرق‌هایی است که برای پیروزی نریختم!

در این باره دو دیدگاه وجود دارد: الهی و مادی

مادیون: کسانی که انسان را پدیده‌ای کاملاً مادی می‌دانند و معتقدند که با قوانین مادی که مبتنی بر حس و تجربه می‌باشد می‌توان انسان را شناخت و این انسان با مردن و متلاشی شدن جسمش از بین می‌رود.

الاهیون: این گروه علاوه بر بعد مادی به بعد غیر مادی نیز معتقد است و برای انسان علاوه بر بدن مادی، حقیقتی بنام روح معتقد هستند و محور همه تعلیمات ادیان الهی روح انسان است.

اگر به جسم هم توجه می‌شود بخاطر تأثیر روح است و این روح است که حقیقت انسان را تشکیل می‌دهد و انسان موقع مردن این روح را باقی می‌گذارد در حالی که جسم از بین می‌رود.

روح حقیقت انسان

انسان دو ساحتی است: **ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ**

تسویه: سوی تکمیل خلقت جسمانی و پردازش آفرینش ظاهری انسان است.

قرآن در این آیه به دو نکته توجه می‌دهد.

۱: انسان دارای دو بعد است

۲: حقیقت انسان همان روح اوست: **فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي**

توفی: بی‌شک فرشته، روح را گرفته و آن تمام انسان می‌باشد والا بعضی می‌گفت: **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا**

روح شهدا زنده می باشد اما جسم آنها از بین رفته است و معاد همان اخذ روح می باشد و برگشت ان می باشد.

روح چیست؟

چندان نرمی کن که بر تو دلیر شوند و نه چندان درشتی کن که از تو سیر گردند سعدی

ترکیب انسان از روح و بدن مانند ترکیب اکسیژن و نیتروژن نیست که با جدا شدن از هم موجود مرکب از بین برود بلکه روح عنصر اصلی است و شخصیت انسان به اوست و عوض شدن سلول ها اسبیبی به وحدت شخص نمی زند و اینجا که خداوند در بحث معاد می فرماید: **قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ** اینکه ملک الموت انرا قبض می کند.

انسان ادراک های فراوانی دارد برخی از آنها را با حواس لامسه درک می کند اما برخی از آنها را مثل نرمی، خشم، احساس و عواطف و حالات روانی با اندامهای حسی درک نمی شوند.

در ادراکات حسی قابل خطا می باشد اما در نوع دوم خطا وجود ندارد و اینکه شک کند ایا ناراحت هست یا نه؟ (علم حضوری خطا ناپذیر است در مقابل علم حصولی)

حقیقت هر کسی همان روح اوست و بدن نقش ابزار را در نسبت به روح انجام می دهد

روح را چگونه بشناسیم؟

تا توانی سعی کن یک رنگ باشی در جهان قالی از صد رنگ بودن زیر پا افتاده است

از انجا که نمی توان تعریف درستی از روح کرد باید برای شناخت ان به اثار ان توجه کنیم .

۱: تمایلات و ادراکات و عواطف انسان

۲: اینکه ان مجرد است و اوصاف ماده را مثل رنگ، بُعد و... را قبول نمی کند پس قابل رویت نیست.

۳: روح بسیط است پس قابل تقسیم پذیری نمی باشد پس اگر دست کسی جدا شد نمی توان گفت قسمتی از روح ان جدا شد .

دلایل عقلی بر وجود روح

۱: برهان انسان معلق در فضا (قبل از اینکه انسان ادراکی داشته باشد و بدن از آن طلق باشد تا از طریق حواس ادراکی نداشته باشد باز هم از خود غافل نمی باشد.

۲: ثبات شخصیت: اینکه انسان اگر در طول زمان همه اعضا بدنش تغییر کند هیچ گاه نمی گوید من آن فرد قبلی نمی باشم.

۳: انسان فطرتاً درک می کند غیر از بدن مادی دارای نفس و روح می باشد برای همین این اعضا را به خود نسبت می دهد حال اگر یکی بودن نسبت دادن معنا نداشت (دست من، پای من، گوش من و...)

۴: وجود برخی از امور غیر مادی مربوط به انسان مثل: میل، اشتیاق، درد و..

۴: مجرد علم و ادراک که علم مادی نمی باشد.

دلایل قرآنی بر وجود روح

ایاتی که در قرآن دلالت بر این نکته می باشد سه دسته می باشند

۱: ایاتی که به مراحل آفرینش انسان اشاره می کند و در پایان مراحل تکوین جسمانی انسان مرحله جدیدی را معرفی می کند که با مراحل قبل کاملاً فرق می کند و این مرحله همان دمیدن روح می باشد: **ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** و این همان بحث جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء نفس می باشد که فلاسفه اسلامی معتقدند.

۲: ایاتی که درباره مرگ و چگونگی گرفتن جان انسان ها آمده است **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا** و اینکه در باره

گرفتن جان ظالمان به فرشتگاه خطاب میشود: **أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ**

۳: ایاتی مربوط به الم برزخ و عذاب و پاداش در این عالم و زنده بودن ارواح: **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ**

شواهد تجربی بر وجود روح

۱: مثل خلع روح از بدن افراد و اینکه انسان موقع مردن بدنش را تماشا می کند.

۲: ارتباط با ارواح: اگر چه در قطعی بودن ان اشکال شده است .

۳: تصرف در عالم طبیعت: و این را حکمای اسلامی هم قبول دارند که انسان از طریق تقویت اراده می تواند به مرتبه ای

برسد که در بدن خود یا عالم طبیعت تصرف کند و تغییر عادی داشته باشد این سینما در اشارات خود می گوید: اگر شنیدی که عارفی میتواند با نیروی خود کاری انجام دهد یا چیزی را حرکت دهد یا خود حرکتی کند که دیگران توانایی انرا ندارند انرا انکار مکن چون از طریق طبیعی هم می توانی به چنین چیزهایی بررسی یکی از تبیین هایی که در باره معجزه ها می شود همین گونه است .

دلایل بر تجرد روح

به جایی که زمین خورده ای نگاه مکن، به جایی نگاه کن که سر خورده ای

۱: برهان انسان معلق در فضا هم اثبات روح می کند و هم اثبات تجرد انرا می کند.

انسان معلق در فضا باشد که هوا نه گرم و نه سرد باشد انسان اگر از بدن خود غافل باشد اما از خود غافل نمی باشد پس در ابتدا اثبات می شود اولاً خود را و ثانیاً اینکه این خود غیر از بدن می باشد.

پس امکان دارد انسان از بدن غافل باشد اما از خود غافل نباشد.

۲: بدن تو دائماً در حال تغییر می باشد ولی ذات و حقیقت تو از آغاز طفولیت تا آخرین لحظات در یک حال باقی می

ماند پس تو ان ثابت هستی نه ان بدن

۳: امور ممتنع (اجتماع نقیضین)، ادراک زمان بی نهایت و ادراک وحدت مطلقه که قابل انقسام نباشد انسان همه اینها را

درک می کند و جسم نیستند پس محل انها هم نباید جسم باشد .

حدوث و قدم روح

نفس: جوهری (مقوم انسانیت) که مجرد از ماده است اما در مقام کار وابسته به ماده می باشد (یعنی نفس بدن را تدبیر می کند)

عقل: جوهری که هم ذاتا و هم فعلا مجرد از ماده می باشد و هیچ تعلقی به ماده ندارد.

علم انسان ها ایا یاد اوری است که افلاطون معتقد است و قائل به قدم نفس است و ان مثل افلاطونی

و قول دوم که حدوث نفس باشد و ان ارسطو و مسلمانان که انسان در بدو تولد فاقد علم و ادراک است اما استعداد دریافت انرا دارد حال علت این صور چیست ۱: نفس نیست چون فاقد شی معطی شی نیست ۲: امور مادی هم از نظر وجودی در مرتبه پایین تر از امور مجرد می باشند بنابراین ان علت غیر ان دو است و ان عقل می باشد.

ابعاد روحی انسان (بعد ادراکی: عملی و نظری)

وقتی هدفمان را از دست می دهیم مجبور هستیم سعی خود را چند برابر کنیم

بعد از اینکه روح را ثابت کردیم انسان در روح خود تامل می کند دو بعد را در ان می یابد

۱: بعد ادراکی انسان

این بعد در حوزه نظر و عمل فعالیت دارد اگر متعلق ادراک هستی باشد شناخت نظری (علم حضوری و حصولی)

ولی اگر متعلق شناخت باید ها و نباید ها باشد شناخت عملی و یا حکمت عملی (فروع دین، ایدئولوژی دین گویند

ادراک نظری: شناخت یا از طریق مفاهیم ذهنی است (علم حصولی) و یا بی واسطه شناخت حاصل می شود (علم

حضوری) مثال اول: شناخت انسان به صورت در ذهن خود از درخت و مثال دومی مثل شناخت انسان به حالات

روانی خود

ادراک عملی: شناختی که مربوط به حوزه عمل و باید ها و نباید هاست

ابعاد روحی انسان (بعد گرایشی)

بعد گرایشی : انسان در این بعد به گرایش های که در سرشت همه انسانها نهفته است می پردازد (ازخارج پدید نیامده اند) اما بخاطر مسائل خارجی قابل تغییر هستند و اینها دو قسم می باشند .

الف: گرایش های حیوانی که بین انسان و حیوان مشترک است مثل :حفظ ذات ،میل به جنس مخالف و...که به اینها غریزه میگویند.

ب: گرایش های انسانی که مختص به انسان است و یا در حیوان کمتر دیده می شود مثل محبت به خدا و اینها فطری انسان است.

بحران های انسان

هر کس مرتکب اشتباهی نشده اکتشافی هم نکرده است کاليله

اگر چه انسان در این زمان دارای پیشرفتهای فراوان است اما در عین حال با بحران های فراوانی هم دچار می باشد که ریشه این بحران ها غفلت از شناخت خود انسان است.

۱: بحران معرفتی: برخی تنها ابزار شناخت را حس و تجربه می دانند و آنچه را که با حس و تجربه بدست نیاید انکار میکنند.

بنابراین امور غیر مادی را از دایره شناخت انسانی خارج می دانند برخی نیز بر عقل تاکید و برخی بر ابزار شهود عرفانی توجه دارند .

اما قول صحیح این است که انسان باید از سه ابزار(عقل، تجربه و عرفان) استفاده کند .

۲: بحران اخلاقی: انسان مدرن امروزی با رذایل اخلاقی مثل شهوت رانی همجنس گرایی و... رنج می برد که ریشه این بحران های اخلاقی غفلت از ساحت غیر مادی انسان و فضائل فطری او و عدم توجه به خدا و تعالیم انبیاء می باشد

۳: بحران روانی: در جهان امروزی اگرچه پیشرفت های فراوانی در امور تجربی صورت گرفته است اما نتوانسته اند مشکلات روحی و روانی انسان را مثل اضطراب، افسردگی و... را از بین ببرند و انسان امروزی هویت خود را از دست داده

است با اینکه وسایل ارتباطی وجود دارد اما باز هم احساس تنهایی می کند و تمام این مشکلات بخاطر این است که انسان نقطه اتکا و آرامش خود را از دست داده است .

نقش دین در رفع انواع بحران های انسان

در تمام جهان بیش از ۹۵ در صد انسان ها به وجود خدا ایمان دارند اگر اینها هدایت نشوند به عرفان های کاذب کشیده می شود .

۱: بحران های معرفتی :اسلام راه های شناخت را اعم از حس ،عقل،شهود عرفانی و وحی الهی میداند.

۲: بحران اخلاقی : دین همواره طرفدار اخلاق بوده است و خدا خالق انسان می باشد و راه درست رسیدن به اخلاق را نشان می دهد که پیامبر(ص) در این باره می فرماید:انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق عشق،فداکاری،عدل و...

۳:بحران های روانی: دین پشتوانه محکمی برای غلبه بر اضطراب های روانی می باشد و بسیاری از این پریشانی ها از بی هدفی می باشد اگر انسان هستی خود را از خدا نداند و اینکه او همه چیز را می بیند و بسوی او برگشت میبکند نمی تواند برای مشکلات راه حل مناسبی پیدا کند انجاست که بدست آوردن چیزی و از دست دادن آن او را ناراحت نمی کند .

در متون دینی آیات فراوانی در مورد مسائل روانی و نحوه برخورد با آنها داریم

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

ایمان در لغت و اصطلاح

پیروزی ان نیست که هرگز زمین نخوری انست که بعد از هر زمین خوردنی برخیزی مهما گاندی

ایمان در لغت :به معنای جای گیر شدن اعتقاد در قلب یا تصدیق چیزی با اطمینان دارنده این اطمینان را مومن می گویند.

انسان مومن تردید در دین خود ندارد امام رضا(ع) می فرماید: ایمان تصدیق قلبی و اقرار به زبان و عمل به ارکان و اعضاء می باشد.

ایمان در اصطلاح: ایمان اعتقاد و تصدیق قلبی به خدا، روز قیامت، کتب اسمانی و... وهر انسانی که به همه اینها اعتقاد داشت مومن می گویند .

حقیقت ایمان چیست ؟

ایمان حالتی است روحی که جایگاه آن قلب ادمی است و به معنی جای گیری شدن اعتقاد است در قلب

ایمان مبتنی می باشد به معرفت ولی این را بیان نمی کند که هر جا معرفت بود ایمان هم وجود دارد

پس ایمان باید با معرفت باشد ولی وجود معرفت ایمان را نمی آورد.

رابطه ایمان و معرفت

در دنیا جای کار برای همه هست پس بجای اینکه جای کسی را بگیری سعی کن جای خودت را پیدا کنی چالی

چاپلین

از دیدگاه قران ایمان مبتنی بر معرفت و علم است اما این به آن معنی نمی باشد که اگر معرفت بود حتما ایمان هم خواهد

بود چون کسانی هستند که معرفت دارند اما ایمان ندارند پس ایمان به معنی علم نیست اما مبتنی به آن می باشد

قران مواردی را که معرفت دارند اما ایمان ندارند.

۱: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴نمل)

با آنکه ایمان داشتند(قوم بنی اسرائیل) اما معجزات را از روی ظلم انکار می کردند:

۲: شیطان با آنکه به عظمت خدا علم داشت اما ایمان خود را از دست داد و به اغواگری پرداخت.

۳: اما اگر کسی معرفت همراه ایمان داشت خشیت که لازمه معرفت است را خواهد داشت .

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸فاطر)

رابطه ایمان و عقل

وقتی زندگی چیز زیادی به شما نمی دهد دلش ان است که شما چیز زیادی از او نخواسته اید

اسلام معتقد است عقل و دین دو موهبتی است که اسلام به انسان ارزانی کرده است که ادمی به وسیله آنها به سعادت می رسد.

عقل دین را و دین عقل را تایید می کند خداوند در قران می فرماید: بدترین جانوران کسانی هستند که تعقل نمی کنند إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (انفال ۲۲)

امام کاظم (ع) می فرماید: خداوند برای انسان دو حجت قرار داد حجت ظاهری حجت باطنی که حجت ظاهری رسولان هستند و حجت باطنی عقل میباشد باید توجه داشته باشیم هیچ فرقه ای به کلی عقل را نفی نمی کند اما اختلاف در قلمرو و کارکرد آن دارند.

رابطه ایمان و عمل

خدا یا چگونه زیستن را به من بیاموز چگونه مردن را خود خواهم اموخت

ایمان واقعی که باعث سعادت انسان است که توام با عمل باشد در روایات داریم یکی را بدون دیگری نمی پذیرد و عمل نمود .

امام علی (ع) می فرماید: اگر ایمان تنها بر زبان آوردن شهادتین بود روزه و نماز و هیچ حلال و حرامی تشریح نمی گشت
ایا هر عملی دلالت بر ایمان می کند؟ خیر

تنها عملی ارزشمند است که از سر ایمان و خدا شناسی ناشی باشد نه از روی منافع شخصی و یا عادت و ریا
قران کریم می فرماید: کسانی که کفر ورزیدن اعمالشان چون سرابی است.

در بیابان هموار که تشنه آنرا اب می پندارد (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا) (نور ۳۹)

ایمان و اختیار

بزرگترین فن زندگی استفاده از فرصت های بینظیر است که بر ما می گذرد

ایمان و اختیار: اگر انسان در ایمان و اعمالش اختیار نداشت حسن و قبح و عذاب و پاداش معنایی نداشت متاع کفر و دین بی مشتری نیست گروهی این گروهی ان پسندند سه نظر در این باره وجود دارد: جبر، تفویض و امر بین الامرین قران در آیات فراوانی ادمی را مختار و پاسخگوی اعمال خویش می داند .

اصولا تحسین و تقبیح افعال و یا خشنود و پشیمانی از اعمال و یا استحقاق عقاب و پاداش رفتار نشان از اختیار است از آنجا که ایمان امر اختیاری است دارای ارزش است خداوند می فرماید: **وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ** (۲۹ کهف)

و اینکه خداوند در جای دیگر کفر را مذمت می کند این نشان می دهد انکار ایمان از سر اختیار است و الا مذمت افعال غیر اختیاری معنا ندارد .

متعلقات ایمان

بدون باختن برنده نمی شوی

۱: اگر ما اعتقاد و ایمان به توحید داریم اعتقادات دیگر مثل اعتقاد به نبوت، معاد، امامت، قران و کتب الهی انبیاء پیشین از لوازم این اعتقاد است و همه به ایمان به خدا بر می گردد.

پیامبر(ص) می فرماید: **قولوا لا اله الا الله تفلحوا**

چون خداوند رب انسان است و یکی از صفات او حکمت است به اقتضای ربوبیت و حکمت لازم است که پیامبرانی را برای هدایت انسان ها بر انگیزد پس ایمان به خدا ایمان به رسالت را هم در پی دارد حال ایمان به رسالت ایمان به کتاب الهی، ملائکه، و امامت را لازم دارد و چون خداوند عادل و حکیم است باید پاداش و کیفر هر کس را متناسب با عمل او عطا کند و کیفر این جهان جزء در آخرت ممکن نیست .

بنابراین متعلقات ایمان مواردی مثل: ایمان به آخرت، رسالت، کتب، ملائکه، امامت، غیب و... می باشد که بین برخی از اهمیت بیشتری بر خوردار می باشند .

درجات ایمان

عطار

ای در درون جانم و جان از تو بی خبر وز تو جهان پر است و جهان از تو بی خبر

ایمان حقیقی دارای درجات مختلف می باشد: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (انفال ۲)**

و یا در روایتی داریم: ایمان مانند نردبانی است که ده پله دارد که پله های آن یکی پس از دیگری پیموده می شود بنابراین این انسان باید برای تقویت ایمان خود تلاش کند و درجه بالای آن داشتن عصمت است و این فرد هدفی جز رضایت خداوند ندارد: **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ (فتح ۴)**

وظیفه انسان برای ارتقاء ایمان خود این است که اول در برابر اوامر و نواهی خداوند تسلیم باشد و بعد متعلقات ایمان را یاد بگیرد و به آنها پایبند باشد و پیوسته حساب روز قیامت را داشته باشد .

عالم محضر خداست در محضر خدا گناه نکنیم.

۱: برای انسانهای بزرگ هیچ بن بست و وجود ندارد.

چون آنها بر این باورند یا راهی خواهم یافت یا راهی خواهم ساخت...

۲: قوی ترین آدم ها کسانی نیستند که پیروز می شوند بلکه انهایی هستند که وقتی می بازند، تسلیم نمی شوند.

راه های شناخت

اولین درسی که والدین باید به فرزندان خود را بیاموزند صداقت است

سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (فصلت ۵۳)

سیر در آفاق و سیر در انفس

سیر در انفس: فطرت سیر در افاق: نظم، حدوث و امکان

نظریات درباره اثبات وجود خدا

۱: برخی وجود خداوند را بدیهی می دانند و برای تأیید این نظر به آیات تمسک می کنند.

أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (ابراهیم ۱۰) مگر درباره خدا پدید آورده آسمان ها و زمین تردیدی هست

امام علی (ع) می فرماید: اللهم خلقت القلوب على ارادتك و فطرت العقول على معرفتك

۲: اما برخی در مقابل وجود خدا را بدیهی نمی دانند بنابراین نیاز به استدلال می باشد .

۳: برخی نیز وجود خدا را بدیهی می دانند اما باز هم وجود برهان و استدلال را مایه تنبه و توجه به این امر بدیهی می دانند .

اثبات خدا (برهان فطرت)

اگر می خواهید خودتان شاد باشید اول دیگران را شاد کنید

معنای فطرت: آغاز و شروع و این نوع خاصی از شروع است و ان نوع افرینش می باشد

و اموری فطری می باشد که دارای این سه شرط باشد فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ

۱: در همه افراد یافت شود ۲: در همه زمانها ثابت باشد ۳: که نیاز به تعلیم و تعلم نداشته باشد و تنها یادآوری شود

بنابراین نوع شناخت خدا که برای هر فرد ثابت باشد که نیاز به آموزش ندارد می توان انرا خداشناسی فطری نامید همان

طور که ما گرایش به خدا را خدا پرستی فطری می گوئیم (اما اینکه همه اینها فطری می باشد انسان از تلاش برای شناخت خدا بی نیاز نمی باشد) .

امام صادق می فرماید: الله همان است که همه مخلوقات هنگام نیازها، سختی ها و ناامیدی از هر چیزه او پناه می برد

(صدوق ص ۲۳)

اثبات خداوند(علت و معلول)

غذایی بخور که خود می پسندی لباسی بپوش که مردم می پسندند ادیبان

موجود اگر واجب باشد مطلوب ما ثابت است و گرنه ممکن میباشد و موجودی که ممکن است مستلزم واجب خواهد بود .

به خاطر محال بودن دور و تسلسل این برهان لمی است یعنی از علت به معلول رسیدن عالم حادث است باید پدید آورنده ای داشته باشد حال اگر ان هم حادث باشد باید به قدیم برسیم.

چرا دور و تسلسل باطل است

دور: احتیاج وجود شی به چیزی که وجود آن چیزی به واسطه وجود آن شی است (بی واسطه مصرح با واسطه مضمرا)
علت بطلان: لازم می آید شی در وجود خود شی محتاج خود شی باشد و این مستلزم تناقض است چون در عین احتیاج خود علت است و بی نیاز است پس این هم محتاج خود علت است و بی نیاز است پس این هم محتاج و هم غنی است هم علت و هم معلول ولی این با پسر پدر فرق می کند. [کند چون از دو جهت می باشد
تسلسل: امور مترتب همزمان نا متناهی

خواجه نصیر می فرماید: الشی ما لم یجب لم یوجد پس تا علت ضرورت نداشته باشد نمی تواند وجود بدهد حال علت وجود دهنده چون معلول وقتی وجود پیدا می کند که ضرورت داشته باشد پس عدم از بین می رود .

امکان شناخت اوصاف الهی

معیار دوستان دغل روز حاجت است قرضی برای تجربه از دوستان طلب

در این باره دیدگاه های مختلفی وجود دارد .

۱: اهل تعطیل این گروه معتقد است عقل ادمی راهی به شناخت اوصاف الهی ندارد او مفاهیمی از موجودات محدود پیرامون خود انتزاع می کند و به خدا نسبت می دهد و بین خدا و انسان ها نسبتی وجود ندارد زیرا خداوند واجب الوجود و موجودات دیگر ممکن الوجود می باشند و ما حق نداریم صفات مخلوقات را به خداوند نسبت بدهیم این

گروه می گویند ما به اوصاف که از خداوند در قران و روایات هست ایمان داریم ولی حقیقت آنها برای ما روشن نیست و این گروه می گویند عقل ما از درک مفاهیم عاجز است .

اشکالات معطله

اگر کسی بگوید ما اوصاف را نمی فهمیم این خلاف وجدان عقل است این گروه مثل کانت و هیوم که تجربی گرا هستند معتقدند ما تنها در حوزه تجربی قادر به شناخت هستیم و این نظریه معروف به لا ادری گری شده است پس در باره مسائل مابعد الطبیعه نمی توانیم اظهار نظر کنیم .

۲:دیدگاه اهل تشبیه :اینکه اوصاف الهی و انسان از نظر معنا تفاوتی با هم ندارد و دقیقاً به یک معنا می باشد این گروه برای خدا اعضاء و جوارح در نظر می گیرند.

نقد مشبهه :از راه عقلی و از راه نقلی

عقلی :خدایی که دارای اعضاء و جوارح باشد مرکب و نیازمند خواهد بود و این نیاز مندی و مخلوق بودن با خالق و واجب الوجود و غنی بودن خداوند نمی سازد.

نقلی :ایات زیادی داریم که می فرماید: انسان قادر به شناخت کامل اوصاف الهی نیست . اقوال در اوصاف الهی

۳:اثبات بلا تشبیه :یعنی عقل انسان می تواند اوصاف خداوند را بشناسد اما نمی تواند به کنه صفات نمی تواند دست پیدا کند.

دلیل نقلی :اینکه قران از یک جهت انسان را دستور به تعقل داده است و از جهتی اوصاف را بیان می کند اگر اوصاف قابل فهم نبود چنین دعوتی لغو خواهد بود در صورتی دعوت خدا به لغو مبرا می باشد.

راه های شناخت صفات و ذات خداوند

وقتی صبح از خواب بیدار می شویم دو انتخاب ساده داریم بخوابیم و رویا ببینیم یا اینکه بلند بشویم و به دنبال آن رویا

ها باشیم

۱:راه عقلی(عقل وجود موجود غنی بالذات را اثبات می کند که با آن بسیاری از اوصاف ثبوتی و سلبی اثبات می شود)

خداوند مرکب نیست، مکان ندارد شریک ندارد و ...

۲: سیر در افاق و انفس (از نظم حاکم در جهان هستی نتیجه می‌گیرد که ناظم باید عالم، قادر و حکیم باشد)

۳: قران و روایات ۴: کشف و شهود

مسئله مهم توفیقی بودن اسماء و صفات الهی می‌باشد: یعنی اسماء الهی باید با اذن الهی باشد (در قران و سنت) در جوشن حدود ۱۰۰۰ اسم و صفت خداوند بیان شده است.

مسلمانان در مقام وصف تنها صفاتی را بکار ببرند که در قران و روایات آمده باشد.

سیر در افاق

۱: از نظم حاکم پس ناظمی وجود دارد.

۲: از انسجام و وحدت حاکم بر جهان هستی می‌توان به وحدت و توحید ناظم پی برد

۳: این برداشت هم از راه عقل است اما تفاوتش با قبلی این است در روش قبلی همه مقدمات عقلی بود اما در راه دوم برخی از راه مشاهده است.

وجود برخی مکتبهای فکری در جهان اسلام

۱: اهل حدیث و این تیمیه به کارگیری عقل را در کشف احکام و معارف الهی را انکار می‌کنند آنان هر گونه سوال در آیات الهی را بدعت میدانند در حالی که قران مردم را به تأمل می‌خواند.

۲: رویکرد معتزله: این گروه به عقل‌گرایی افراطی معروف هستند آنان در حجیت عقل تا جایی پیش رفته اند که ان را بر وحی هم ترجیح داده اند و به سهولت به تاویل آیات پرداخته اند.

۳: رویکرد اشاعره: این گروه بیشتر معتقد به شرع می‌باشند.

۴: شیعه: این گروه در عین حال که به حجیت استدلال عقلی معتقد است اما به وحی هم ارزش می‌دهد شیعه معتقد است احکام دینی یا به طور مستقیم و یا غیر مستقیم بر عقل مبتنی است.

انواع صفات خداوند

به همه عشق بورز به تعداد کمی اعتماد کن و به هیچ کس بدی نکن

۱: صفات ثبوتی: ان دست از صفاتی که کمالی از کمالات خدا را بیان می کند مثل (علم، قدرت، حیات و ...) و نبود آنها نقص محسوب می شود و جز اینها به یک نحوه ای جمال و زیبایی موصوف می باشند به آنها صفات جمالیه نیز می گویند خود صفات ثبوتی را به صفات ذاتی و فعلی تقسیم می شود .

الف: ذاتی: ان دسته از صفات که از ذات خداوند انتزاع می شود و اینها چون همواره با ذات الهی هستند ذاتی می گویند (علم قدرت حیات)

ب: فعلی: این صفات در ارتباط با مخلوقات انتزاع می شود مثل خالقیت رازقیت

ج: نفسی: صفاتی که بدون لحاظ با غیر متصف می شود مثل حیات الهی

د: اضافی: این صفات به نوعی متصف به غیر می باشد مثل علم و قدرت

۲: صفات سلبی: ان دسته از صفاتی که نقص را از خداوند نفی می کنند سلب نقض از خداوند کمال است و تعداد آنها مشخص نمی باشد.

اثبات انواع صفات الهی از طریق حکم عقل به واجب الوجود بودن خداوند

۱: خداوند همواره باقی می باشد ۱: خدا شریک ندارد ۳: خداوند مرکب نیست ۴: خداوند در مکان قرار نگرفته است

۵: خداوند در چیزی حلول نمی کند ۶: خداوند با غیر خود ممتحد نمی شود ۷: خداوند جسم نیست پس جهت رنگ مکان و احتیاج به چیزی ندارد

علم خداوند در قران و روایات

تبسم خرجی ندارد ولی سودی بسیار می دهد

والله بكل شی علیم

عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (انعام ۵۹)

علم الهی

انسان هیچوقت بیشتر از آن موقع خود را گول نمی زند که خیال می کند دیگران را فریب داده است

تعریف علم بدیهی است

مراتب علم

۱: علم خداوند به ذات خود (همین طور که ما به خود علم داریم خداوند هم که خالق ما می باشد به خود حتما علم دارد) و دلیل آن چون خداوند مجرد است و هر مجردی به ذات خود علم دارد .

۲: علم خدا به موجودات پیش از خلقت : این مورد هم بدیهی می باشد .

۳: علم خداوند بعد از خلقت

همه موجودات در نزد خداوند حاضر می باشد چون اگر در نزد او حاضر نباشند باید حکم به مستقل بودن آنها داشته باشیم در صورتی معلول حقیقتی جزء وابستگی ندارد پس همه موجودات در نزد خدا حاضر می باشند (هر موجود غیر خداوند ممکن است و هر ممکن به خدا وابسته می باشد پس خدایه ممکن عالم است و این شامل همه چیز می شود . بیشتر صفات خداوند مثل : بیایی ، شنوایی و... به علم خداوند بر می گردد یعنی وقتی می گوییم خداوند بصیر یا سمیع است یعنی به اموردیدنی و شنیدنی علم دارد .

بنابراین اگر ما بدانیم علم خداوند بی پایان است و خداوند به ما علم حضوری دارد تاثیرات زیادی در زندگی روزمره ما خواهد گذاشت.

قدرت خداوند

تنبیه هنگام خشم اصلاح نیست بلکه انتقام است

یکی از صفات ذاتی و ثبوتی خداوند قدرت و یکی از نام‌های او قادر می‌باشد.

قدرت اینگونه تعریف کرده اند: فاعلی که کار خود را با اراده و اختیار انجام می‌دهد یعنی فاعل مجبور نمی‌باشد مثل آتش که بدون اختیار می‌سوزاند پس حرارت و سوزاندن از سر اختیار و اراده نمی‌باشد .

دلایل قدرت

۱: اعطا کننده کمال قدرت فاقد قدرت نمی‌باشد مامی بینیم مخلوقات خداوند دارای قدرت می‌باشند.

۲: اتقان و نظم شگفت‌انگیز مخلوقات هم دلیل علم و هم قدرت خداوند می‌باشد .

امام علی می‌فرماید: المستشهد بایاته علی قدرته یعنی آیات و مخلوقات او نشانه قدرت اوست.

عمومیت قدرت خداوند

هر کس به همت خود خانه ساخته

بلبل به باغ و جغد به ویرانه ساخته

آیات قرآن بر عمومیت قدرت خداوند اشاره می‌کند إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) بقره

البته قدرت خداوند بر امور ممکن تعلق می‌گیرد به محال و ممتنع زیرا اینها قابلیت ایجاد را ندارند مثلا از خاک ماشین بسازیم اینها نقض در قابلیت قابل است نه فاعلیت فاعل

حیات و سمیع و بصیر بودن خداوند

ویژه گی حیات خداوند برای ما روشن نیست اما مفهوم آن برای ما روشن است برای همین است که از صفات خداوند

تعریف به لوزام است نه اینکه حقیقت را آشکار کنند بنابر این از راه حیات مخلوقات به حیات خداوند پی می‌بریم

ویژه گی صفات مشترک بین مخلوقات و خداوند تشکیکی است یعنی داری درجات مختلف و صفت مشترک بین

موجودات زنده فعالیت و عالم بودن می‌باشد.

سمیع و بصیر بودن خداوند به علم او بر می‌گردد یعنی امور شنیدنی و دیدنی در نزد او حاضر است .

معانی اراده انسان

زیاد کار کردن مهم نیست درست کار کردن مهم است

۱: اراده یعنی اعتقاد به سود مندی فعل می باشد و کراهت (عدم انگیزه) اعتقاد ضرر فعل به اشکال این نظر: مواردی به سود مندی وجود دارد ولی انگیزه انجام عمل و اراده حاصل نمی شود.

۲: اراده یعنی شوق نفسانی که به دنبال اعتقاد به سود مندی حاصل می شود.

اشکال: چه مواردی اراده حاصل می شود اما شوق وجود ندارد (مثل خوردن بیمار یک دارو تلخ و برعکس که شوق وجود دارد اما اراده وجود ندارد مثل گناه برای یک متدین .

۳: اراده کیفیتی نفسانی می باشد که بین علم یقینی و فعل قرار دارد که از آن تعبیر به قصد و عزم نیز تعبیر می شود.

اراده در مورد خدا به چه معنا می باشد؟

تا توانی سعی کن یک رنگ باشی در جهان قالی از صد رنگ بودن زیر پا افتاده است

۱: اراده خدا به این معنا می باشد که خدا اعمال خود را بدون اجبار و اکراه انجام می دهد چون موجود برتر از او وجود ندارد تا او را اجبار کند .

۲: اراده الهی به معنای علم خدا به نام اصلح و احسن می باشد .

۳: اراده الهی در مقام ذات به معنای رضایت و در مقام فعل به معنای رضایت الهی به فعل خود است .

۴: اراده به معنای اعمال قدرت و حاکمیت است .

انواع اراده الهی :

۱: اراده تکوینی: از رابطه خاص خدا با مخلوقات سرچشمه می گیرد یعنی اگر خدا امری را اراده کند بالضروره انجام می شود.

۲: اراده تشریحی: رابطه خاص خدا با برخی افعال اختیاری انسان سرچشمه می گیرد که امکان تخلف وجود دارد.

مثال برای اول اراده خلق موجودی و در مورد دوم مثل اراده خدا بر این است که همه انسان ها هدایت شوند اما انسان ها می توانند در این امر تخلف کنند .

معنای حکمت(صفت فعل)

انسان هر چه بالا تر برود احتمال دیده شدن وصله شلوارش بیشتر می شود ادیسو

افعال فاعل که در نهایت اتقان و استواری و کمال باشد و هیچ نقصی به فعل او راه نداشته باشد خداوند حکیم است یعنی نقصی در او راه ندارد .

دلایل موجود بر این معنا

الف: مطالعه نظم و اسرار خلقت (مثل ابرو و گودی برای چشم)

ب: تناسب اثر با موثر (چون خدا در نهایت دقت است باید اثرش هم در نهایت دقت باشد)

ج: نبودن علتی بر نا استواری

پس این نظام بهترین نظام ممکن می باشد (الذی احسن کل شی خلقه) و این صفت فعل می باشد نه صفت ذات

۲: خداوند حکیم است یعنی فعل او قبیح و بیهوده نمی باشد (چون انجام فعل قبیح و بیهوده و لغو نشانه جهل می باشد)

انجام عدل و ترک ظلم از لوازم حکیم بودن خداوند می باشد .

بنابراین حکمت خداوند اقتضای میکند ارسال رسل و پیامبران و قیامت داشته باشد .

تفاوت در مخلوقات دلیل بر ظلم نیست .

۱: مخلوقات قبل از آفرینش معدوم بودند .

۲: اگر لطف ک را دلیل بر ظلم بدانید خداوند همواره ظالم است چون الطاف او بی پایان است.

در بحث شرور برخی تابع ثنویت(اشاعره) شده اند و مبدا خیر و شرمصلت دارد ولی ما نمی دانیم اما اسلام شر را امر عدمی می داند خیر اقل است .

عدل به چه معنی می باشد؟

خشم با دیوانگی آغاز می شود و با پشیمانی پایان می پذیرد

عدل به معنای قرار دادن هر چیز در جای خود است.

امام علی (ع) می فرماید: العدل یضع الامور مواضعها خداوند کار ظالمانه انجام نمی دهد چون هر کار ظالمانه از عدم علم به ان قبیح و یا از روی نیاز به ان عمل سر چشمه می گیرد .

مثل: حسادت و تکبر و... صفت عدل صفت فعل می باشد .

اقسام عدل

خوشبختی میان خانه شماسست بیهوده ان را در میان دیگران می جوئید؟

۱: عدل تکوینی: اینکه خداوند در این جهان به هر موجودی به اندازه قابلیت او نعمت می دهد .

۲: عدل تشریحی: تکالیف خدا که بوسیله پیامبران نازل شده بر پایه عدل می باشد یعنی این اعمال برای سعادت انسان می باشد و اینکه هیچ انسانی بیش از توانش مکلف نشده است .

۳: عدل جزایی: اینکه خداوند در قیامت بر او عدل خود بین افراد داوری می کند پس بر گروهی که احکام بر آنها ابلاغ نشده حکمی نمی شود .

اشکالات در باره عدل الهی

۱: چرا خداوند در خلقت موجودات تبعیض قائل شده است (چرا یکی انسان و دیگری حیوان و یا یکی مرد و دیگری زن افریده شده است همه یکجور نیافریده و یا دلیل بر تفاوت این خلقت ها چیست؟)

۲: چرا در جهان اموری وجود دارد که بر موجودات ناگوار می باشد(شرور) فلسفه وجود اینها چه می باشد.

اما باید به این نکته توجه کنیم که برخی از این شرور زائیده خود انسان بر خودش و یا بر دیگر انسان ها می باشد که ربطی به خدا ندارد مثل استعمار و یا ناقص الخلقه بودن فرزندو...

سوال: اگر خداوند حکیم است و کارظالمانه نمی کند پس فلسفه این شرور چیست؟

مسئله شریکی از سه صفت خداوند را زیر سوال می برد علم، قدرت و خیرخواهی خداوند را چون خداوند هم عالم است و هم قادر و هم کاملاً خیر خواه است.

اقسام شر

ما ندرتا درباره آنچه که داریم فکر می کنیم در حالیکه پیوسته در اندیشه چیزهایی هستیم که نداریم

۱: شر اخلاقی: گاهی شر نتیجه عامل انسانی است مانند دزدی، غارت و جنگ و...

۲: شر طبیعی: گاهی شر بدون مداخله عامل انسانی پدید می آید مانند زلزله سیل توفان و...

و شر از این جهت است که ناراحتی به انسان می رسد و در اینجا انسان محور می باشد.

علت شر چیست؟

دانی چرا در سیر خود بر خویش می لرزد قلم ترسد که ظلمی را کند در حق مظلومی رقم

شر بستگی دارد انسان با آن چگونه برخورد کند شاید کسی انرا شر محسوب نکند

۱: عالم ماده تراحم است اما گاهی تعارض و تراحم می کند و این ذاتی ایش است و نمی شود انرا از ایش گرفت و الا ایش نیست.

۲: وجود هر چیز از عدمش برتر باشد خداوند خلق کرده الا خیر خواه محض نمی باشد.

۳: درک خیر کثیر به شر اقل ارزش دارد.

۴: شر دلیل بر اختیار انسان می باشد مثل خانه محکم نساختن: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**

۵: ناشی از جزئی نگری است: **وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**

پاسخ به شبهه تفاوت ها و تبعیض ها

این اشکال بخاطر عدم توجه به معنی عدل می باشد زیرا ظلم در صورتی است که طرف حقی داشته باشد که در اثر این تفاوت حق آن ضایع شود در حالی که موجودات حقی ندارند چون عدم محض بوده اند و اگر عطای کم را ظلم بدانیم خداوند هر قدر که عطا کند باز هم ظالم خواهد بود زیرا امکان بخشش بیشتر وجود دارد و در صورتی عدل رعایت می شود که مثل خداوند کمالات نامتناهی داشته باشد.

نتیجه: مخلوقات قبل از آفرینش معدوم محض بوده لذا حقی بر خدا نداشته تا حق او ضایع شده باشد و خلقت مخلوقات بر اساس لطف بوده است و لطف هر چقدر کم باشد خیر است نه ظلم.

دلیل بر تفاوت لطف خداوند چه می باشد؟

۱: تفاوت ها یکی از بزرگترین آیات و نشانه ها خدا می باشد (مثل یک دستگاه که محصولات مختلفی تولید کند)

۲: تاثیر تفاوتها در زندگی عملی و رابطه انسان ها با یکدیگر .

۳: رابطه تفاوتها و عبودیت انسانها (خوف، رجاء و....)

یعنی خداوند می خواهد از طریق تفاوت ها حالات خوف و رجاء و دعا و ... در انسان زنده کند .

پاسخ به شرور

۱: فلسفه امتحانات الهی اثبات و نشان دادن استحقاق های افراد به خود آنها میباشد.

۲: هدف از آفرینش انسان ها عبودیت است و تنها راه نشان دادند.

میزان عبودیت افراد امتحان می باشد (ایه قران)

۳: امتحانات تشریحی (احکامی که بوسیله رسل نازل کرده که هدف آنها تنها آزمایش می باشد اگر چه شاید اثراتی داشته

باشد مثل فرمانده یک دستور به سرباز می دهد که ببیند چقدر گوش می کند .

۴: امتحانات تکوینی به دو صورت نعمت و نعمت می باشد که انسان ها در اینها نحوه عملشان با آنها مهم می باشد .

راه حل های مسئله شر

خدایا چگونه زیستن را به من بیاموز چگونه مردن را خود خواهم اموخت

۱: شر لازمه جهان مادی است چون اصل جهان خیر است و برتر از عدم آن است و شر آن تعارض و تزاممی است که در جهان ماده وجود دارد مثلاً آتش خوب است ولی گاهی خسارت به بار می آورد.

سوال: چرا خداوند مانع شر نشد

اگر عالم در آن شر نباشد دیگر مادی نبود بلکه خیر محض بود و دیگر اینکه نمی شود برای شر قلیل از خیر کثیر صرف نظر کرد خیرات این جهان نسبت به شرور آن کمتر است .

جواب: این خلاف وجدان است که خیرات کمتر از شرور می باشد و اگر خود را کنار بگذارد این شرور نمی باشد و اگر انسان عقل خود را بکار بگیرد بسیاری از این شرور بوجود نمی آید مثل محکم ساختن خانه و سد بند درست کردن و یا دوری از گناه و .. و گاهی شر می پنداریم بخاطر اینکه مرگ را پایان زندگی می پنداریم .

۲: شر ناشی از آزادی انسان است

برخی اعمال شر را انجام می دهند که باعث رنج و عذاب دیگران می شود پس شر در جهان ناشی از شرارت آنان می شود و شر انسان هم ناشی از آزادی او می باشد.

و این را باید بدانیم که شر اختیاری مردم باعث تکامل انسان می شود که بدون اختیار این تکامل حاصل نمی شد

۳: شر ناشی از جزئی نگری است .

اگر انسان با آگاهی برخی از امور را بنگرد متوجه می شود برخی از امور شر نمی باشند (عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم والله یعلم و انتم لا تعلمون بقره ۲۱۶)

۴: شر ناشی از جهل انسان است

ما با برهان اثبات می کنیم که خداوند وجود دارد و با براهین دیگر اثبات می کنیم واجب الوجود باید تمام کمالات را دارا باشد با این دلایل مسئله شر بکلی از بین می رود پس اگر ضعفی وجود دارد از ماست نه اینکه از خداوند باشد

راز و فواید شرو در جهان

۱: شروور لازمه عالم ماده است

۲: شروور عامل شکوفا شدن عالم ماده است (ان مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا) حشر ۵

۳: شر عامل بیداری از غفلت

۴: شروور هدیه ای به بندگان مخلص خداوند می باشد (پیامبران بیش از دیگران به بلا مبتلا می شوند)

۵: شروور از مومن خداوند می باشد (مثل طلای را با آتش خالص می کنند).

مراتب توحید

۱: توحید در ذات (یعنی خداوند بی همتا است)

دلایل قرآنی و روایی: لا اله الا هو، قل هو الله احد و...

امام علی (ع) می فرماید: هو واحد ليس له في الاشياء شبه

دلایل عقلی بر توحید در ذات

اگر خداوند محدود باشد وجود او آمیخته با عدم و کاستی می باشد و موجود محدود مکان لازم دارد و این حادث است و خداوند حادث نمی باشد و اینکه وجود محدود تعدد می پذیرد و این با واجب الوجود ان نمی سازد (لازمه غیریت محدودیت است).

چرا خداوند بسیط است؟

به گذشته خود هرگز نمی اندیشم مگر آنکه بخواهم از آن نتیجه ای بگیرم

چون در هر صورت با مشکل مواجه می شوی (مرکب باشد): اگر اجزاء واجب باشند و به هم نیاز نداشته باشند این با واجب الوجود نمی سازد و اگر وابسته به هم باشند این واجب الوجود نمی باشند و این ممکن الوجود می باشند چرا تثلیث باطل می باشد.

چون هر یک یا مستقل می باشند که با یکتایی خداوند نمی سازد و یا هر سه یکی می باشند پس تثلیث نمی باشند و یا خداوند مرکب باشد و این با بساطتد خداوند نمی سازد.

۲: توحید صفاتی

صفات خداوند در مفهوم با هم مختلف می باشند اما در خارج مختلف نمی باشند مثل صفات متعددی که برای خداوند در دعای جوشن کبیر بیان می کنیم .

بنابراین ذات خداوند عین بساطت می باشد پس صفات خداوند عین ذات او می باشند نه اینکه ذائد بر ذات او باشند

۳: توحید در خالقیت: یعنی هر موجودی در عالم مخلوق او می باشد و خالق تنها او می باشد (قل الله خالق کل شی
رعد ۱۶ و این نفی قانون علیت نمی کند

۴: توحید در ربوبیت: یعنی تنها خداجهان را اداره می کند .

تدبیر تکوینی: کارگردانی جهان آفرینش و شرک در خالق نمی باشد بلکه در تدبیر می باشد یعنی در تدبیر آنها را موثر
قرار می دهیم پس خالق و مدبر جهان یکی می باشد(لو کان فیهما آله الا الله لفسدتا) .

۵: توحید در تشریح: زیرا قانون گذار باید دو ویژگی داشته باشد .

۱: انسان شناس باشد یعنی همه رموز انسان را از نظر جسمی و روحی را بشناسد و انسان شناس کامل تر از خداوند
وجود ندارد.

۲: از هر نوع سودجویی پیراسته باشد و در مورد خداوند وجود منافع شخصی و یا قبیله ای بی مفهوم می باشد .

انواع توحید

اگر شغلی داری که هیچ سختی در آن نیست پس بدان اصلشغل نداری

توحید در اطاعت

یعنی تنها خدا را بیرستیم و تنها او شایسته اطاعت می باشد و در مورد اطاعت رسول و ائمه هم اطاعت او می باشد
(من يطع الرسول فقد اطاع الله) (نساء ۸۰)

توحید در حاکمیت

یعنی حاکمیت اصالتاً مربوط به خدا می باشد و حکومت دیگران باید با انتصاب و اجازه خاص و یا عام او باشد
در اینجا بحث ولایت فقیه پیش می آید ولایت عامه و علما و ..

اصلاً در جامعه حاکم ظالم باشد بهتر است از اینکه هرج و مرج باشد و حاکمی نباشد
توحید در عبادت

یکتا پرستی اصل مشترک تمام ادیان الهی می باشد ایاک نعبد

در توسل فرق نمی کند متوسل به فرد بشویم و یا به صفتی از اسماء که خداوند می فرماید (ولله الاسماء الحسنی فادعوه
بها) (اعراف ۱۸۰) شرک هنگامی است که ما برای امامان استقلال فرض کنیم.

شفاعت و توسل

تولد و مرگ اجتناب ناپذیر است فاصله میان این دو را زندگی کنیم

اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (۹۳)

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنَّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۹۶)

در خواست فرزندان یعقوب از یعقوب و امامان و پیامبر زنده است و ما در اتمام هر نمازمان به پیامبر سلام می دهیم و
حضرت جواب خواهند داد بزرگداشت برای ائمه نشانه شرک نمی باشد و این عین توحید می باشد .

۱: چه سودی از تکریم انسان می برد

۲: چگونه ائمه را تکریم کنیم (محبت قلبی در عمل تاثیر می گذارد)

قرآن تبرک جوستن را تایید می کنند داستان یعقوب پیراهن یوسف را مهمترین نوع عبادت نماز است ممتزین عبادت در تمام ادیان نماز می باشد و اینکه هدف از ساختن کعبه برپایی نماز ذکر شده است سفارش لقمان به پسرش در مورد نماز دلیل عبادت انسان چیست ؟

۱: خداوند به عبادت ما نیاز ندارد هدف تکامل خود ما می باشد.

۲: حس شکر گذاری را در ما زنده می کند .

۳: مایه تکامل روح انسان می شود .

دلایل زنده شدن انسان پس از مرگ از دیدگاه قرآن

روزگار است اینکه گه عزت دهد گه خار دارد چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

حیات پس از مرگ است یکی از اصول مسلم در دین اسلام است، که از همان ابتدای طرح این مسئله در اوایل بعثت، مشرکان و کفار شبهات و سئوالاتی نسبت به آن مطرح کردند و قرآن کریم آنها را با دلایلی روشن پاسخ داده است. در اینجا یکی از اشکالات مهم آنان را به اختصار نقل و پاسخ قرآن را مرور می کنیم.

شبهه عدم امکان حیات پس از مرگ

یکی از اشکالات مشرکان این بود که تحقق معاد را ناممکن می دانستند. قرآن کریم سخن آنان را چنین نقل کرده است

قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنْتَا لَمَبْعُوثُونَ (۸۲ مومنون).

آنها گفتند: آیا هنگامی که مُردیم و خاک و استخوانهایی [پوسیده] شدیم، آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاءُنَا أَأَنْتَا لَمُخْرَجُونَ (۶۷ نمل)

و کافران گفتند: آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم، [زنده می شویم و] از دل خاک بیرون می آییم؟

دلایل قرآن برای امکان تحقق معاد

اگر در خانه بنشیننی ز مردم داد برخیزد اگر بیرون روی از مرد وزن فریاد برخیزد

خداوند متعال برای اثبات امکان تحقق معاد و وقوع آن از راه‌های گوناگون استدلال کرده است.

آفرینش نخستین ۱:

قرآن کریم برای اثبات رستاخیز به آفرینش نخستین انسان اشاره می‌کند و می‌فرماید.

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (یس ۷۸) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (یس ۷۹)

برای ما مثلی زده و خلقت نخستین خود را فراموش کرده می‌گوید: چه کسی این استخوان‌های پوسیده را در عین اینکه پوسیده است زنده می‌کند؟ بگو: همان خدایی که بار اول آن را بدون الگو ایجاد کرد، دوباره زنده‌اش می‌کند و او به همه مخلوقات داناست.

همچنین می‌فرماید

أَفَعِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۵ ق)

آیا ما از آفرینش نخستین عاجز ماندیم [که قادر بر آفرینش رستاخیز نباشیم]؟! ولی آنها [با این همه دلایل روشن] باز در آفرینش جدید تردید دارند.

۲: قدرت مطلق خداوند

خداوند متعال برای اثبات توانایی خود برای آفرینش مجدد انسان‌ها به قدرت بی‌انتهای خود در آفرینش جهان هستی اشاره می‌کند و می‌فرماید

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْنِ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (احقاف ۳۳)

مگر ندانسته‌اند که آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده و در آفریدن آنها درمانده نگردید؛ می‌تواند مردگان را [نیز] زنده کند؟ آری، اوست که بر همه چیز تواناست.

احیای زمین ۳:

یکی از دلایل قرآن کریم برای امکان رستاخیز و توانایی خداوند متعال برای آفرینش مجدد انسان‌ها زنده‌شدن زمین پس از مرگ است.

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ (۹ ق) وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ (۱۰ رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ (۱۱ ق)

و از آسمان آبی پربرکت فرستادیم و به وسیله آن باغ‌ها و دانه‌هایی را که درو می‌کنند رویاندیم. و نخل‌های بلندقامت که میوه‌های متراکم دارند. همه این‌ها به منظور بخشیدن روزی به بندگان است، و به وسیله باران زمین مرده را زنده کردیم، آری زنده شدن مردگان نیز همین‌گونه است..

نمونه‌های عینی و تاریخی ۴:

بهترین دلیل برای امکان تحقق چیزی، وقوع آن است؛ به همین جهت خداوند متعال در قرآن به نمونه‌هایی از تحقق عینی زنده شدن پس از مرگ اشاره می‌کند.

الف: داستان عذیر پیامبر(ع)

عذیر وقتی از کنار مخروبه‌های شهری که اجساد و استخوان‌های اهل آن در اطراف پراکنده بود، عبور می‌کرد با خود گفت: خدا چگونه اینان را زنده می‌کند؟ خداوند این داستان را چنین نقل می‌کند:

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِثَّةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِثَّةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۵۹ بقره)

یا همانند کسی که از کنار یک آبادی [ویران شده] عبور کرد، درحالی که دیوارهای آن، به روی سقف‌ها فرو ریخته بود، [و اجساد و استخوان‌های اهل آن، در هر سو پراکنده بود؛ او با خود] گفت: چگونه خدا این‌ها را پس از مرگ، زنده می‌کند؟! [در این هنگام،] خدا او را صد سال بمیرانید، آنگاه زنده‌اش کرد و پرسید: چه مدتی مکت کردی؟ گفت: یک روز و یا قسمتی از یک روز. خداوند فرمود: [نه] بلکه صد سال مکت کردی، به خوردنی و نوشیدنی خویش بنگر که طعمش در این صد سال دگرگون نشده و به دراز گوش خویش بنگر، [ما از این کارها منظورها داریم یکی این است که] تو را آیتی

و عبرتی برای مردم قرار دهیم. استخوان‌ها را بنگر که چگونه آنان را برمی‌انگیزانیم و سپس آنها را با گوشت می‌پوشانیم. همین‌که بر او روشن شد [که صد سال است مرده و اینک دوباره زنده شده] گفت: می‌دانم که خدا به همه چیز تواناست..

ب: داستان ابراهیم(ع) و زنده شدن پرندگان

وقتی حضرت ابراهیم از خداوند خواست زنده‌شدن مردگان را به او نشان دهد، خداوند زنده شدن پرندگان را به او نمایاند. قرآن کریم این حکایت را چنین نقل می‌کند.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِمُتُؤْمِنٌ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِنَّكَ تَمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۶۰ بقره)

و به یاد آور آن زمان را که ابراهیم گفت: پروردگارا نشانم بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نداری؟ عرض کرد: آری؛ ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد. فرمود: پس چهار مرغ بگیر و قطعه قطعه کن و هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذار، آن‌گاه یک‌یک آنها را صدا بزن، خواهی دید که با شتاب نزد تو می‌آیند و بدان که خدا مقتدری شکست‌ناپذیر و محکم‌کار است.

دلایل وجود معاد از دیدگاه قرآن

برمال و جمال خویشتن غره مشو کان را به شبی برند و این را به تبی

مشرکان زمان جاهلیت، زندگی را محدود به دنیا می‌دانستند و منکر جهان پس از مرگ بودند؛ قرآن کریم باور ایشان را چنین یادآور می‌شود.

G وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲۴ جاثیه)

آنان می‌گفتند: چیزی جز همین زندگی دنیای ما در کار نیست؛ گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای آنها را می‌گیرند؛ و جز طبیعت و روزگار، ما را هلاک نمی‌کند. آنان به این سخن که می‌گویند علمی ندارند، بلکه تنها حدس می‌زنند و گمانی بی‌پایه دارند.

همچنین می‌گفتند: إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ (۳۵ دخان)

مرگ ما جز همان مرگ اول نیست و هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

قرآن کریم، عالم پس از مرگ را امری حتمی و ضروری می‌داند و در برابر مشرکان برهانهایی دارد که می‌توان آنها را چنین دسته‌بندی کرد.

۱: عدل الهی

یکی از دلایل قرآن کریم برای ضرورت وجود رستاخیز، محدودیت‌هایی است که در این جهان وجود دارد و مانع از آن است که پاداش نیکوکاران و کیفر گناهکاران چنان‌که باید ادا شود. کسی که صدها نفر را کشته است، چگونه ممکن است در این دنیا تمام کیفر خود را ببیند، در صورتی که تنها یکبار می‌توان او را کشت. کسی که خدمات بی‌شمار به بشریت ارائه داده و جان صدها انسان را نجات داده است نیز نمی‌توان در این دنیا پاداش شایسته‌ای داد؛ بنابراین، عدالت الهی اقتضا می‌کند تا عالم دیگری وجود داشته باشد که پاداش نیکوکاران و کیفر گناهکاران با دقت محاسبه و داده شود. در آیات متعدد قرآن به این حقیقت اشاره شده است.

وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (۹ اعراف)

وزن کردن [اعمال، و سنجش ارزش آنها] در آن روز، حق است. کسانی که میز آن‌های [عمل] آنها سنگین است، همان رستگاران‌اند. و کسانی که میز آن‌های [عمل] آنها سبک است، افرادی هستند که سرمایه وجود خود را، به خاطر ظلم و ستمی که نسبت به آیات ما می‌کردند، از دست داده‌اند.

۲: حکمت الهی

اینکه انسان با گرفتاری‌های فراوان، کودکی را به پیری برساند و با مشکلات زیاد زندگی خود را در این عالم اداره کند و با مرگ برای همیشه نابود شود، با هدف آفرینش انسان سازگار نیست. همین معنا از آیات متعدد قرآن کریم استفاده می‌شود. در اینجا برخی از این آیات را یادآور می‌شویم.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۱۱۵ مومنون)

آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما باز نمی‌گردید؟

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۵ حجر)

ما آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است، جز به حق نیافریدیم؛ و ساعت موعود [= قیامت] قطعاً فرا خواهد رسید [و جزای هر کس به او می‌رسد].

۳: هدف و حرکت

آفرینش انسان برای هدفی است که رسیدن به این هدف، تنها با حرکت تکاملی او به سوی آن هدف حاصل می‌شود و بدون پذیرش معاد، قبول هدفی برای آفرینش ممکن نیست. خداوند در بیان این مسیر انسان می‌فرماید.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (۶ انشقاق)

ای انسان، تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد.

الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱۵۶ بقره) ما از آن خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ

در آن روز مسیر همه به سوی [دادگاه] پروردگارت خواهد بود

از این آیات استفاده می‌شود که حرکت صعودی انسان با مرگ متوقف نمی‌شود؛ بلکه در جای دیگری همچنان ادامه می‌یابد

۴: فطرت : تبیین این برهان، نیازمند دو مقدمه است؛

اولاً: هر گرایش و خواستی که در نهاد انسان وجود دارد، خداوند متعال برای تأمین آن، حقیقتی را در عالم واقع قرار داده است.

ثانیاً: انسان با تمام وجود از مرگ به معنای نیستی گریزان است و خواهان طول عمر؛ بلکه حیات جاویدان است.

بنابراین، عشق به بقا که به طور فطری در انسان‌ها وجود دارد، نشانه روشنی بر وجود زندگی جاویدان محسوب می‌شود. اگر باور به رستاخیز، امری فطری نبود، این حقیقت در طول تاریخ از انسان جدا شده بود.

خداوند متعال در این باره می‌فرماید

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ (۳) وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (۲) لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱)

بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوِّيَ بَنَانَهُ (۴) بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (۵) يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ (۶) قِيَامَهُ

سوگند به روز قیامت. و سوگند به نفس لوامه؛ وجدان بیدار و ملامت‌گر، [که رستاخیز حق است]. آیا انسان می‌پندارد که استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟ آری، قادریم که [حتی خطوط سر] انگشتان او را موزون و مرتب کنیم. [انسان شک در معاد ندارد] بلکه او می‌خواهد [آزاد باشد و] مادام العمر گناه کند؛ [لذا] می‌پرسد: قیامت کی خواهد بود؟ در تفسیر نمونه در توضیح این آیه چنین آمده است.

یکی از دلایل وجود معاد، وجود دادگاه وجدان در درون جان انسان است که به هنگام انجام کار نیک، روح آدمی را لبریز از شادی و نشاط می‌کند، و از این طریق به او پاداش می‌دهد و به هنگام انجام کار زشت یا انجام جنایت، روح او را سخت در فشار قرار داده و شکنجه می‌کند، به حدی که گاه برای نجات از عذاب وجدان، اقدام به خودکشی می‌کند؛ یعنی در واقع وجدان، حکم اعدام او را صادر کرده و او نیز این حکم را به دست خودش اجرا می‌کند. بازتاب نفس لوامه در وجود انسان‌ها، بسیار وسیع و گسترده و از هر نظر قابل دقت و مطالعه است.

وقتی عالم صغیر - یعنی وجود انسان - در دل خود دادگاه کوچکی دارد، چگونه عالم کبیر با آن عظمتش، محکمه عدل عظیمی نخواهد داشت؟

از اینجاست که ما از وجود وجدان اخلاقی، پی به وجود رستاخیز و قیامت می‌بریم و نیز از همین جا رابطه جالب این دو سوگند روشن می‌شود و به تعبیر دیگر سوگند دوم دلیلی است بر سوگند اول (تفسیر نمونه: ج ۲۵، ص ۲۷۶۱۰)

۵: بقای روح

قرآن کریم در آیات متعدد درباره بقای روح سخن گفته است و این آیات، از دلایل وجود معاد است؛

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (بقره ۱۵۴)

و به آنها که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگویند؛ بلکه آنان زنده اند؛ ولی شما نمی فهمید.

برای اینکه تصور نشود دستور خداوند متعال بر اینکه به شهدا مرده نگویند، یک تشریفات است، در آیه دیگری فرمود: حتی در ذهن خودتان نیز چنین فکری را راه ندهید.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹ ال عمران)

هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگان اند؛ بلکه آنان زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

معنای انتقام خداوند از بندگان

با گریه به دنیا می ایی اما چنان زندگی کن که با خنده از دنیا بروی

در قرآن کریم آیات متعددی وجود دارد که خداوند را «عزیز ذو انتقام» معرفی می نماید [آل عمران: ۴؛ مائده: ۹۵؛ ابراهیم: ۴۷؛ زمر: ۳۷۱] و یا به نحوی انتقام از مجرمان و گناهکاران را یادآور می شود. [اعراف: ۱۳۶؛ حجر: ۷۹؛ روم: ۴۷؛ سجده: ۲۲؛ زخرف: ۵۵، ۴۱ و ۲۵؛ دخان: ۱۶] اما اینکه مجازات گناهکاران توسط خداوند، چه نوع انتقامی است، مسئله ای است که آن را به صورت خلاصه بررسی می کنیم.

به طور کلی سه نوع انتقام قابل تصور است

۱: انتقام مظلوم از ظالم که برای تشفی انجام می گیرد؛ اسلام برای کسی که مورد ظلم قرار گرفته و عضوی از بدنش را یا جاننش را از دست داده، به مظلوم و یا ولی او اجازه انتقام داده است. این نوع انتقام، علاوه بر اینکه برکات اجتماعی دارد و از توسعه جرم جلوگیری می کند، موجب تشفی مظلوم نیز می شود. خداوند می فرماید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۸) وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۹ بقره)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است؛ آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن. پس اگر کسی از ناحیه برادر [دینی] خود مورد عفو قرار گیرد [و حکم قصاص او تبدیل به خون‌بها گردد] باید از راه پسندیده پیروی کند [و در طرز پرداخت دیه، حال پرداخت‌کننده را در نظر بگیرد] و قاتل نیز به نیکی دیه را به ولی مقتول بپردازد [و در آن مسامحه نکند] این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما. و کسی که بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت. و برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان خرد، تا شما تقوا پیشه کنید.

۲: انتقام قاضی از مجرم برای ایجاد امنیت اجتماعی؛ قاضی و حاکم اسلامی به جهت وظیفه‌ای که دارد، برای جبران خسارتی که برخی مجرمان به امنیت اجتماعی زده‌اند، آنان را مجازات می‌نماید.

۳: انتقام طبیب از بیمار؛ اگر بیمار بر خلاف نظر طبیب، غذایی را بخورد که از آن پرهیز شده، بیماری‌اش شدت می‌گیرد. این امر قراردادی نیست، بلکه تکوینی است و تخفیف در آن راه ندارد.

انتقام خداوند از انسان گناهکار مثل نوع سوم است؛ یعنی انتقام تکوینی و نتیجه عمل است. گرچه عده‌ای درک نمی‌کنند؛ چون در حال مستی و غفلت هستند و یا خواب‌اند.

لَعْمُرُكُ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۲ حجر)

به جان تو سوگند، اینها در مستی خود سرگردانند و عقل و شعور خود را از دست داده‌اند.

حقیقت گناه آتش است. کسانی که مال یتیم می‌خورند، در واقع آتش به درون خود می‌ریزند آنان هم اینک آتش می‌خورند، لکن مستی و حب مال، ریاست و قدرت، مانع درک آنان است.

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا (۱۰ نساء)

فلسفه تفاوت انسان‌ها از نظر روحی و جسمی

بترس از روزیکه پس از ان شب نیست!

یکی از نشانه‌های علم و قدرت خداوند که تداوم حیات اجتماعی بشر مدیون آن است، تفاوت انسان‌ها از جهت‌های گوناگون است. خداوند متعال می‌فرماید.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ (۲۲ روم)

و از آیات او آفرینش آسمانها و زمین و تفاوت زبانها و رنگ‌های شماست؛ همانا در این مطلب نشانه‌هایی است برای عالمان

همان‌طور که اگر صورت انسان‌ها شبیه یکدیگر بود، نظام اجتماعی از هم می‌پاشید، اگر توانایی‌های روحی، سلیق، استعدادها و علایق انسان‌ها نیز یکسان بود، موجب اختلال نظام اجتماعی می‌شد؛ بنابراین، تفاوت انسان‌ها امری لازم و ضروری است و خداوند با علم و حکمت خود، آن را ایجاد کرده است.

به عبارت دیگر: اگر همه انسان‌ها از نظر هوش و استعداد روحی و جسمی یکسان باشند، هرگز نظامات اجتماعی سامان نمی‌یابد، همان‌گونه که اگر سلول‌های تن انسان از نظر ساختمان و ظرافت و مقاومت، شبیه هم بودند، نظام جسم انسان مختل می‌شد. سلول‌های بسیار محکم استخوان پاشنه پا کجا و سلول‌های ظریف شبکه چشم کجا؟ هر کدام از این دو، وظیفه‌ای دارند که بر طبق آن ساخته شده‌اند.

زندگی بشر یک زندگی دسته‌جمعی است و اداره این زندگی جز از طریق تعاون و خدمت متقابل امکان‌پذیر نیست. اگر همه مردم در یک سطح از نظر زندگی و استعداد و در یک پایه از نظر مقامات اجتماعی باشند، اصل تعاون و خدمت به یکدیگر و بهره‌گیری هر انسانی از دیگران متزلزل می‌شد. البته نباید این تفاوت، افراد توانمند را بفریبد و آن را معیار ارزش‌های انسانی پندارند.:

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (۳۲ زخرف)

آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کرده [و با هم تعاون نمایند] و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند بهتر است.

تسخیر در آیه شریفه به معنی بهره‌کشی ظالمانه نیست؛ بلکه منظور استخدام عمومی مردم نسبت به یکدیگر است؛ به این معنی که هر گروهی امکانات، استعدادها و آمادگی‌های خاصی دارند که در یک رشته از مسائل زندگی می‌توانند فعالیت کنند، طبعاً خدمات آنها در آن رشته در اختیار دیگران قرار می‌گیرد، همان‌گونه که خدمات دیگران در رشته‌های دیگر در اختیار آنها قرار خواهد گرفت. خلاصه آنکه استخدامی است متقابل و خدمتی است طرفینی و به تعبیر دیگر: هدف، تعاون در امر زندگی است و نه چیز دیگر

ممکن است افرادی در مقام شعار، کلمه مساوات را بدون توجه به مفهوم واقعی آن در همه‌جا به کار برند؛ ولی در عمل هرگز نظم بدون وجود تفاوت‌ها امکان‌پذیر نیست. البته وجود تفاوت‌ها نباید بهانه‌ای برای استثمار انسان به وسیله انسان گردد، همه باید آزاد باشند که نیروهای خلاق خود را به کار گیرند، نبوغ خود را شکوفا سازند، از نتایج فعالیت‌های خود بی‌کم و کاست بهره گیرند و در مورد نارسایی‌ها باید آنها که قدرت بیشتر دارند برای برطرف ساختن آن بکوشند.

خلاصه اینکه خداوند هیچ انسانی را بر انسان‌های دیگر در تمام جهات امتیاز نبخشیده؛ بلکه این جمله اشاره به امتیازهای مختلفی است که هر گروهی بر گروه دیگر دارد و تسخیر و استخدام هر گروه نسبت به گروه دیگر درست از همین امتیازات سرچشمه می‌گیرد و این عین عدالت، تدبیر و حکمت است. [تفسیر نمونه: ج ۲۱، ص ۵۱]

به هر حال بخشی از تفاوت انسان‌ها از نظر بهره‌مندی‌های مادی و معنوی به تفاوت آنها از نظر توانایی جسمی و روحی است. خداوند متعال می‌فرماید.

أَنْظُرُ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ الْكِبْرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا (۲۱ اسراء)

بنگر تا ما چگونه [در دنیا] بعضی مردم را بر بعضی فضیلت و برتری بخشیدیم [تا بدانی که] البته مراتب آخرت بسیار بیش از درجات دنیا است و برتری خلاق بر یکدیگر به مراتب افزون از حد تصور است.

و بخشی دیگر به تفاوت آنان از نظر کوشش در کار و تلاش است.

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (نجم ۳۹)

و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست.

نکته‌ای که لازم به یادآوری است این است که تفاوت‌های خدادادی نباید منجر به استعمار دیگران و تسخیر ناروای آنها شود. از طرف دیگر، اسلام مواسات و ایثار در حق دیگران را لازم شمرده است و اگر دستورات شرع مقدس رعایت شود، فاصله‌ها زیاد نخواهد شد و آرامش اجتماعی به هم نمی‌خورد.

جایگاه روح و بدن از دیدگاه اسلام

دانی چرا در سیر خود بر خویش می‌لرزد قلم ترسد که ظلمی را کند در حق مظلومی رقم

از نظر ماتریالیست‌ها، مادیون قدیم و لیبرال‌های جدید، اصالت با بدن است و تمام توجه انسان باید به بدن و کامیابی‌های آن باشد و توجه به روح، امری فرعی است.

اما از نظر برخی از متصوفه و مرتاض‌ها، اصالت با روح است و بدن مانند قالبی است برای آن و هیچ اهمیتی ندارد. از نظر این گروه، رسیدگی به بدن، با تعالی روح منافات دارد و نظافت و بهداشت بدن و سایر امور مرتبط با آن، اهمیت چندانی ندارد.

اما از دیدگاه اسلام، اصالت با روح است؛ ولی برای حفظ بدن و رسیدگی به آن به عنوان مرکب و ابزار تعالی روح، برنامه‌هایی ارائه شده است. بنابراین مسلمانان، بدن را امانت الهی می‌دانند و حفظ و مراقبت از آن را واجب می‌شمارند. قرآن کریم، حفظ از خویشتن را لازم می‌داند.

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۹۵ بقره)

با دست خویش خود را به هلاکت نیفکنید

هر چند این آیه در مورد ترک انفاق برای جهاد اسلامی وارد شده؛ ولی مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که موارد زیاد دیگری را نیز شامل می‌شود؛ از جمله اینکه انسان حق ندارد از جاده‌های خطرناک (چه از نظر نامنی و چه عوامل جوی یا غیر آن) بدون پیش‌بینی‌های لازم بگذرد، یا غذایی که احتمال می‌دهد آلوده به سم است تناول کند و یا حتی در میدان جهاد، بدون نقشه و برنامه وارد عمل شود. در تمام این موارد، انسان بی‌جهت جان خود را به خطر انداخته و مسئول

است. [تفسیر نمونه: ج ۲، ص ۳۲]

از نظر اسلام، بدن قداست دارد. از این رو، قتل نفس و صدمه زدن به بدن حرام و در حدّ شرک است و اگر انسان بتواند کسی را از مهلکه‌ای نجات دهد، بر او واجب است. [ر.ک: وسائل الشیعة: ج ۲۹، ص ۱۷ - ۹]

حضرت علی (ع) ضمن درخواست‌های خود از خداوند متعال عرض می‌کند

قَوْلَ عَلِيٍّ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَأَشَدُّ عَلَيَّ الْعَظِيمَةَ جَوَانِحِي؛ (مفاتیح الجنان: دعای کمیل)

اعضایم را در راه خدمت نیرو بخش، و دلم را بر عزم و همت محکم کن

در دیدگاه اسلام، بدن انسان یک لاشه نیست؛ بلکه بهترین مخلوقات است؛ بنابراین در اسلام، دانش روحانی مهم است، همچنان‌که علم الابدان و پزشکی مهم است.

بدن و جسم انسان، کالا نیست تا پزشک بتواند معامله مادی با او بکند. تفاوت پزشکی سکولار با اسلام در همین است؛ بدن از نظر اسلام اهمیت دارد؛ ولی قوام انسان به روح است و اگر این بدن هم کرامت پیدا می‌کند، به خاطر روح است، روحی که بر خلاف جسم، جاودانه است.

عنایت و توجهی که اسلام به جسم و سلامت آن دارد بر هیچ‌کس پوشیده نیست؛ چرا که سلامت جسم، مقدمه‌ای برای صحت روح و تعالی آن است. از نظر تئوری، هزاران حدیث پزشکی که در مصادر اسلامی آمده است، بهترین دلیل بر این مدعا است. از نظر عملی نیز ساخت بیمارستان‌های بسیار و شکل‌گیری مراکز درمانی فراوان توسط مسلمانان در زمانی که اروپا در توحش به سر می‌برده بهترین دلیل است.

اسلام بر خلاف کسانی که مرحله بعد از این زندگی را نابودی و فنا می‌دانند، نتیجه و عاقبت زندگی دنیایی را بقای انسان دانسته؛ از این رو حضرت علی (ع) فرموده است: «إِنَّمَا خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ». (غرر الحکم: حدیث ۲۲۹۱)

برابری انسان‌ها در ساختار جوهری

معیار دوستان دغل روز حاجت است قرضی برای تجربه از دوستان طلب

خداوند متعال ساختار و حقیقت انسان‌ها را برابر آفرید و سرمایه‌های لازم فطری و غریزی را در اختیار یکایک آنان قرار داد؛ هم مجاری ادراک، یادگیری و تفکر را در اختیارشان نهاد تا بتوانند علوم حصولی را فراگیرند

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۸ نحل)

و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود درحالی که هیچ چیز نمی دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر نعمت او را به جا آورید..

و هم فطرت الهی به همه آنان داد[۲] تا خوب و بد را تشخیص دهند

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا (۱۰)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱)

و سوگند به نفس آدمی و آنکه آن را درست و نیکو نمود، پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد. بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد، رستگار شد. و کسی که آن را [به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد.

همان طور که خدای سبحان به انسان حسّ شامّه داده است تا بوی بد و خوب را تشخیص دهد، فطرت و سرشت الهی نیز داده است تا خوب و بد را بفهمد.

انسان به سبب این فطرت و سرشت الهی، موفق به درک مفاهیمی مثل عدل و ظلم می شود. گرچه آگاهی انسان نسبت به عدل و ظلم یکسان است، اما گرایش او به آنها یکسان نیست، بلکه بر حسب فطرت الهی خواستار عدل است و فطرتاً از ظلم متنفر است. برای کودکانی که از رنگ الهی خود فاصله نگرفته اند، راستی و دروغ یکسان نیست، بلکه گرایش آنها به راست گویی است و دروغ را بعداً فرا می گیرد.

بعضی از افراد با گناه و معصیت، به روی فطرت الهی خود خاک می پاشند و به تعبیر قرآن، آن را دفن می کنند[۴] وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا (۱۰ شمس) و ساختار جوهری و حقیقت الهی خود را عوض می کنند.

چنین کسانی بدی ها را خوب می بینند. همانند کسی که در اثر تغییر ماهیت ریه، دود را بر هوای سالم ترجیح می دهد، این افراد، دروغ و ناروایی را بیش از صداقت و انسانیت می پسندند.

از آنجا که خداوند متعال سرمایه‌های اولیه را به طور مساوی در اختیار همه انسان‌ها قرار داده و آنها را در حقیقت انسانی و ساختار جوهری برابر آفریده، قوانین اسلام، مجازات‌ها و پاداش‌ها برای همه انسان‌ها یکسان است.

البته تفاوت انسان‌ها از نظر صورت و استعداد و توانایی ذهنی، از عنایات خداوند متعال در حق انسان‌ها است و برای برقراری نظام اجتماعی ضرورت داشته است؛ همان‌طور که اگر انسان‌ها از نظر صورت برابر بودند، نظام اجتماعی شکل نمی‌گرفت، اگر از نظر استعداد و علاقه نیز برابر بودند، نظام اجتماعی فرو می‌پاشید. فرموده امام صادق (ع) نیز بر همین حقیقت اشاره دارد که فرمود: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» [۵] مردم معادنی هستند مانند معدن‌های طلا و نقره.» آفرینش همه انسان‌ها الهی است و تباهی و شقاوت امری عارضی است که به اختیار خود انسان عارض می‌شود. معنای روایت «الشقی شقی فی بطن امه و السعید سعید فی بطن أمه» این است که خدای سبحان می‌داند برخی به سوء اختیار خودشان مسیر نادرست را طی می‌کنند، نه اینکه آنان شقی آفریده شده باشند.

هیچگاه برای شروع دیر نیست اما برای جبران گاهی ...

با ارزوی دلی آرام و اندیشه ای بیقرار برایتان ..